

بخواننده واگذار میکردند و همین رویه بیطرفانه و عدم نظرباعث شد که ما برای کشف حقایق از تواریخ اسلامی دچار رنج بسیار شده ایم.

و شاید علت دیگر سکوت مورخین از انتقاد آن بوده که از امیران و بزرگان استفاده کنند و بآنان نزدیک شوند، زیرا در غالب موارد خلفاء و سلاطین و امراء از دانشمندان میخواستند بنام آنها کتاب تألیف کنند و آنان هم برای گرفتن جایزه از انتقاد چشم پوشیده مطالبی بر خلاف حقیقت مینوشتند. از برجسته ترین نمونه این جریان یکی موضوع تاریخ نویسی ابواسحاق صابی نویسنده مشهور است که بخواهش عضدالدوله دیلمی تاریخی بنام (تاجی) راجع بآل بویه نگاشت و بطوریکه ابن خلکان میگوید یکی از دوستان صابی در موقع تألیف کتاب بروی وارد شده پرسید چه مینویسی؟ صابی گفت:

«يك مشت دروغ و چرند و پرند بهم میبافم».

گاه هم نویسنده بواسطه دشمنی با شخصی شرح حال او را برخلاف واقع مینگاشت چنانکه فتح بن خاقان در نگاشتن شرح حال ابن بساجه فیلسوف اندلسی همان رویه را گرفته است.

در هر حال مورخین اسلام بندرت چیز بدی از امیران و وزیران و سلاطین و خلفاء در تواریخ خود نگاشته اند باستثنای ابن خلدون و فخری مؤلف آداب السلطانه که تا حدی حق انتقاد را اداء نموده اند. اما فخری چون شیعی مذهب بوده از خلفای عباسی بدگویی کرده است. مثلاً مورخ مزبور داستانی از هرون و ابونواس ذکر میکند آنگاه یکی از اشعار ابونواس را برای نمونه میگوید.

ترجمه شعر ابونواس:

«ای خلیفه تو مرا ترسانندی، سپس از ترس خدا مرا از ترس رها ساختی».

فخری پس از ذکر این شعر میگوید واقعاً ابونواس بی جا گفته چه که هرون ابداً از خدا ترس نداشت و اگر داشت به آل علی (ع) فرزندان دختر پیغمبر (ص) آن ستمها را روا نمیداشت ...

اینگونه آشکارگویی و انتقاد در تاریخهای اسلامی یافت نمیشود مگر در موارد

مخصوص که سنی‌ها از شیعه‌ها و شیعه‌ها از سنی‌ها انتقادهای تندی میکنند ولی ابن خلدون از هر دولت و یا فرمانروایی که انتقاد کرده با ادله منطقی و مقیاس فلسفی آن را تطبیق نموده است.

دیگر از عیوب تواریخ اسلامی آنکه در ذکر مطالب رعایت عفت قلم را نکرده‌اند و کلمات زشت و رکیک و با حوادث و اتفاقات شرم‌آور را عیناً نوشته و آنرا یکنوع شیرین کاری و خوشمزگی (احماض) خوانده‌اند و از آن جمله اشعار بسی معنی‌هرزه‌ای است که در تواریخ اسلامی عیناً نقل شده است و شاید هم که در زمان آنان ذکر آن قبیل مطالب برخلاف ادب نبوده و مقتضیات زمان ذکر آنرا ایجاد میکرده است. اما باید انصاف داد که بعضی از آنان (تاریخ‌نویسان) مانند ابن خلیکان از این عیب منزّه هستند، مثلاً مورخ مزبور شرح حال حسین بن محمد متخلص به بارع یکی از شعرای مشهور و مینویسد، سپس در ضمن حالات آن شاعر مینویسد که شخصی قصیده‌ای برای بارع گفته و بارع هم قصیده‌ای در پاسخ او سروده است و بیت اول آن قصیده را نیز ذکر نموده آنگاه میگوید اگر در آن قصیده فحش و کلمات رکیک نبود همه آنرا مینوشتیم.

جغرافیا

تنها لفظ جغرافی می‌رساند که این علم را عرب وضع نکرده ،
اما چون جغرافی با تاریخ مربوط است و چون عربها بواسطه
مقتضیات شریعت اسلام پیش از ترجمه جغرافی بزبان عربی
کتابهایی در توصیف راه ها و شهرها نگاشته اند ، لذا در اینجا از جغرافی اسلامی هم
اسمی می‌بریم .

یا شرح و توصیف
کشورها و شهرها

می‌گویند حاجت ما در اختراع است واقعاً هم همینطور است . بشر هیچ علم
وفنی را ایجاد نکرده مگر آنکه بآن نیازمند بوده است . احتیاج بشر ب جغرافی ناگهانی
نبوده بلکه بتدریج بآن نیازمند شده و مطابق قانون تکامل آن علم پیشرفت کرده است ،
در آغاز کار مردم برای تجارت و یا تسخیر ممالک به پیدا کردن راه ها و نشانی شهرها
محتاج شدند و کم کم اطلاعات مربوطه بازرگانان و فاتحین را جمع آوری کرده آنرا
علم جغرافی نامیدند .

نخستین بار فنیقی‌ها که اولین تجار و جهانگرد دنیا هستند باین کار دست زدند
یعنی در سی و چند قرن پیش کرانه های مدیترانه را پیموده مستعمره خود ساختند
و شهر صور در آن روزها مرکز بازرگانی جهان بشمار می‌آمد و محصولات فلاحتی
و صنعتی دنیای قدیم در آن شهر جمع و پراکنده میشد .

مثلاً از هند عاج و عطر و میمون و غیره بصور می‌آوردند و از آنجا بنقاط دیگر
می‌بردند و تاکنون نام این کالاها بزبانی هندی در آثار عبری و فنیقی باقی میباشد .
فنیقی‌ها در نتیجه این مسافرتها بر اوضاع و احوال بسیاری از شهرها آگاه شدند و مسافت
میان آن بلاد را دانستند .

همینکه اسکندر به جهانگیری پرداخت و تا هندوستان از راه دریا و صحرا پیش رفت همراهان وی با اوضاع آسیای میانه و قسمت های دیگر آن قاره آشنا گشتند و چون مشهودات خود را غریب و عجیب میدیدند اطلاعات و معلومات خود را تنظیم میکردند و بعدها آن معلومات بطور پراکنده در میان مردم منتشر شد و عده ای در صدد جمع و تألیف آن برآمدند و اول کسی که اطلاعات مزبور را بدون نمود آراتستین یونانی بود که در سال ۱۹۶ قبل از میلاد در گذشته است. مجموعه آراتستین در زمان سلطنت بطلمیوس ها تألیف شد و از مجموعه معلومات فنیقی ها و همراهان اسکندر تشکیل می یافت، سپس سترابون جهانگرد نامی روم و بلنیوس جغرافی دان مشهور یونان پدید آمدند، آنگاه بطلمیوس قلوذی در اواسط قرن دوم میلادی کتاب مبسوطی در علم جغرافی تنظیم کرد وی در آن کتاب از روی علم ریاضی و هیئت مواقع جغرافی اما کن را تعیین کرده و نقشه های بالنسبه منظمی ترسیم نموده و ۴۳۵۰ شهر را یکایک بر شمرده و ۲۰۰ کوه را نام برده و معدنهای موجود در آن کوه ها را شرح داده و آنچه از حالات مردم آنروز میدانسته در کتاب مزبور ذکر نموده است کتاب مزبور در آن زمان مهمترین کتب جغرافیائی محسوب میشده است و همینکه اسلام آمد کتاب بطلمیوس مدرك و مستند علم جغرافی آن ایام بود. در زمان عباسیان کتاب جغرافی آن دانشمند بعبری ترجمه شد و همینطور کتاب دیگر وی در هیئت باسّم مجسطی از یونانی بعبری منتقل شد و اساس جغرافیای اسلامی همان دو کتاب بود.

علم جغرافی

در میان مسلمانان

پیش گفتیم که فنیقی ها و یونانی ها بواسطه جهانگیری و بازرگانی با جغرافی آشنا شدند ولی مسلمانان پسه جهت قبل از ترجمه کتاب بطلمیوس با علم جغرافی مربوط گشتند

بعلاوه مردم حجاز پیش از اسلام به تجارت اشتغال داشتند و همینکه اسلام ظهور کرد عربها و از آن جمله مردم حجاز بکشور گشائی پرداختند و پیش از هر ملت دیگر با سرعت هر چه تمامتر ممالک وسیعی را گشودند و طبعاً تجارت عربها رونق گرفت. بنابراین مسلمانان از نظر جهانگیری و بازرگانی نیز بجهت جغرافی توجه داشتند اما آن سه جهت مخصوصی که عربها را بیشتر بجهت جغرافی علاقه مند می ساخت عبارت است از:

۱ - زیارت مکه - مسلمانان در هر جا که میزیستند طبق دستور مذهبی خود می‌بایستی (در صورت توانائی) حج بروند و همین دستور وسیله مهمی برای اطلاع از شهرها و راههای مبدأ (هندوچین و غیره) تا مقصد یعنی مکه بود.

۲ - مسافرت برای کسب علم - قبلاً گفته شد که مسلمانان برای کسب اطلاعات و معلومات لازم و یار بدیار می‌گشتند و این مسافرت با جغرافیا ارتباط دارد و از آنرو مشاهده میشود که نخستین کتاب جغرافیای عرب از منزل‌ها و مسکن‌های قبایل چادر نشین صحبت میدارد و اولین مردمی که در آن باره تألیف نمودند راویان ادب مانند اصمعی و سکونی میباشند و پس از آن بـجـغرافیای جزیره العرب پرداختند و همدانی کتابی راجع به ربستان تألیف نمود و ابو الاشعث کندی مجموعه ای درباره کوه‌های نهمه تنظیم کرد.

۳ - و اما جهت سوم آنکه مسلمانان پس از گشودن ممالک روم و ایران و مصر و غیره در طرز تسخیر آن بلاد اختلاف نظر داشتند و این از آنرو برای آنان مهم بود که طرز فتح با طرز وضع مالیات و جزیه ارتباط دارد و کشورهاییکه بصلح یا بجنگ یا بمعاهده و امثال آن مسخر شده در پرداخت باج و خراج بموجب قوانین اسلامی متفاوت میشود. همین قسم موضوع تقسیم غنیمت‌ها و واگذاری املاک خالصه و تیول و اجرای مواد پیمان و برداشت مطالبات مطالبی بود که علاوه بر امیران، فقهای نیز در آن دخالت داشتند و در نتیجه دانستن وضع شهرها و ده‌ها و راه‌ها و غیره از مسائل واجب دینی مسلمانان در می‌آمد و طبعاً جغرافی و تاریخ می‌آموختند تا مجهولات آنان در آن موارد روشن گردد.

همینکه جغرافی‌های عربی ترجمه شد مسلمانان آنرا توسعه دادند و کتابهایی در آن موضوع نگاشته معلوماتی بر معلومات پیشینیان افزودند و بگفته‌ها و نوشته‌ها اکتفاء نکرده از راه خشکی و دریا شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را پیمودند و مشاهدات خود را نگاشته با اصول دقیق علمی بررسی نمودند و بسیاری از اغلاط بطالمیوس را تصحیح کردند.

ظاهرأ علم جغرافی در قرن چهارم هجری در میان ملل اسلامی (اعراب) بعد کمال

رسید و همانطور که در آن قرن کتب تاریخی آنان فزونی یافت کتب جغرافیایی اسلامی نیز زیاد شد، نخستین کسی که مانند یونانی ها بزبان عربی کتاب جغرافی نوشت ابو زید بلخی مؤلف کتاب (صور الاقالیم) است وی در اوایل قرن چهارم آن کتاب را در بیست قسمت تألیف کرد و مثال‌هایی از اقالیم معروف آن زمان در کتاب خود ذکر نموده پاره‌ای از آن نمونه‌ها را شرح و تفصیل داد ولی قسمت عمده مثال‌ها را بطور مختصر ذکر نموده بسیاری از شهرهای مهم را ننوشت. دیگر از جغرافیا دانان اسلام ابو اسحاق فارسی استخری معاصر بلخی است که علاقه به مسافرت داشته و بسیاری از شهرها را دیده و در آن باب تحقیقاتی نموده است. کتاب مسالك الممالك استخری مختصری از صور الاقالیم بلخی و مجموعه‌ای از مشهودات خود استخری میباشد. این کتاب بطبع رسیده و در دسترس عموم قرار دارد. اما کتاب بلخی از میان رفته است.

استخری مانند بلخی مسالك اسلامیه را به بیست قسمت تقسیم کرده، از عربستان شروع نموده و بجاوراء النهر (ترکستان) خاتمه داده و شهرهای اسلامی و مشاغل مردم آن بلاد و تجارت و سایر متعلقات آنرا ذکر کرده است. دیگر از جغرافیا دانهای آن زمان ابن حوقل است که او نیز مسافرت‌هایی نموده و کتابی بنام المسالك والممالك نگاشته است. وی در مقدمه کتاب خود چنین مینویسد:

«روز پنجشنبه هفتم رمضان ۳۳۱ مسافرت خود را از شهر بغداد آغاز کردم»
تقسیمات کتاب وی مثل تقسیمات کتاب استخری و در پاره‌ای موارد عبارت هر دو کتاب تقریباً یکنواخت درمی‌آید. استخری پس از پایان مسافرت کتاب خود را تألیف کرده برای پاره‌ای از اقالیم‌های اسلامی نقشه کشیده و شهرها و رودها و کوهها و دریاها و جزیره‌ها را ترسیم نموده است.

ابن فقیه همدانی - مقدسی - مسعودی و غیره نیز کتابهایی در جغرافی تألیف کرده‌اند. مسعودی تا آخرین نقطه هند رفته و آنچه دیده و شنیده در کتاب خود آورده است. این دانشمندان همه در قرن چهارم هجری میزیستند و تألیفات آنان به چاپ رسیده منتشر شده است. فقط نقشه‌های کتب مذکور از بین رفته تنها پامشان مانده و گاه هم بآن نقشه‌ها اشاره‌ای شده است.

نامدنی تألیفات جغرافیایی اسلام در همین حدود هاند تا آنکه دانشمندان اسلام در صد تألیف کتابهای تاریخی بر آمدند و در همان اوقات کتابهای نیز در علم جغرافی تألیف کردند و این دفعه تألیفات جغرافیایی آنان بطور قاموس (انسیکلوپدی) و بترتیب حروف تهجی بود، مشهورترین این تألیفات معجم البلدان یا قوت حموی متوفی بسال ۶۲۶ میباشد که شرح و وصف شهرها - کوه ها - دره ها - ده ها - محال ها - دریا ها - رودها - نهرها - بتها و نیز شرح حال رجال و مردمیکه در آن نقاط میزیسته اند در کتاب مذکور مندرج میباشد و در واقع کتاب یا قوت یک قاموس تاریخی و ادبی و جغرافیایی است. ابوالفداء فرمانروای حماة نیز کتابی بنام تقویم البلدان در علم جغرافی تألیف کرده است و غیر از او هم دیگران کتابهای دیگری در جغرافیا تألیف کرده اند. بعلاوه عده ای از اعراب بجهانگردی مشغول شدند و از آنرا ب جغرافی خدمت کردند و تفصیل تمام این مطالب در کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه خواهد آمد و در اینجا ب اشاره اکتفا میشود.

ادبیات زمان جاهلیت

خطابه بعد از اسلام خطابه و شعر از ادبیات دوره جاهلیت بوده است و در اسلام رونق و پیشرفت زیادی پیدا کرد. اما خطابه در اسلام بیش از شعر ترقی کرد، چه که مسلمانان در فتح ها و جنگها بیشتر به خطابه احتیاج داشته اند، عربهای امروزی نیز بشدت در تحت تاثیر شعر و خطابه در میآیند و علت اینکه شعر از خطابه عقب تر مانده یکی آنکه در قرآن از شعر و شاعران بدگویی شده ولی از خطابه انتقادی نشده است. همانطور که در زمان جاهلیت شعر بر خطابه مقدم بود و مردم آنروز بوسیله شعر مآثر خود را ضبط میکردند و مقام خویش را بالا میبردند و دشمنان خود را بیم میدادند و دلیران خویش را تشجیع میکردند. در اسلام بوسیله خطابه آن مقاصد انجام می یافت و مسلمانان با خطابه تهییج شده دشمنان خود را مرعوب میساختند. فرق خطابه اسلام و جاهلیت آن شد که رونق و بلاغت خطابه های اسلامی بیش از خطابه های جاهلیت بود، چه که مسلمانان خطابه های خود را از آیات قرآن اقتباس میکردند، و اگر چه قرآن در اشعار اسلامی نیز همان اثر را داشته اما اثر آیات قرآنی در خطابه زیادتر بوده است. زیرا میدان خطابه از نظر تاثیر در شنونده وسیعتر است. خطیبان اسلام غالباً خطابه های خود را با آیات قرآن تزیین میکردند، از آیات قرآن گواهی میآوردند، بآن مثل میزدند، بآن اشاره میکردند و گاه هم تمام خطبه آنان از قرآن بود. مثلاً موقعی که مصعب بن زبیر بعراق آمد برای تشویق مردم به پیروی از برادرش عبدالله بلالی منبر رفته گفت :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ طَسْمَ تَلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِیْنِ تَتْلُوْا عَلَیْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسٰی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْاَرْضِ وَجَعَلْنَا اَهْلَیْهَا شِیْعًا یَسْتَضْفِعُوْنَ طَائِفَةً مِنْهُمْ

یذبح ابنائهم ویستهی نسائهم انه کان من المفسدین - آنکاه بادت بطرف شام اشاره کرده گفت :

ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین - سپس بطرف حجاز بادت اشاره کرده گفت - ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما مما کانوا یحذرون ودر پایان بادت بطرف عراق اشاره نمود .

ترجمه آیات مبارکه :

«اینها آیه هائی از کتاب مبین (قرآن) است . فرعون در زمین پیشرفت نمود و مردم را دسته دسته ساخت . گروهی از آنان را ناتوان کرد ، کودکانشان را سربرید زنانشان را به رنج و درد دچار نمود . اینک میخواهیم بر ناتوانان منت بگذاریم و آنان را پیشوا سازیم و آنها را وارث قرار دهیم و زمین را بدست آنان بسپاریم و فرعون و هامان و سپاهیان از آنچه که بیم داشتند چیزهائی نشان بدهیم .»

نیروی خطابه در اسلام بیش از پیش شد و اثر آن در برانگیختن اعراب بجنک و پیروزی زیادتر از روزهای پیش از اسلام گشت . از آنرو غرور ملی عرب با خطابه افزایش یافت و همت مردانگی آن فزونی گرفت و بدان جهت ذوق آنان در بلاغت تقویت شد و پس از دیدن شهرهای تازه و زبانهای تازه قریحه خطابه سرائی آنها قویتر گشت و بلاغت آنان در خطابه بجائی رسید که کمتر ملتی پیش از آنها بآن درجه رسیده بود . حتی عربها از حیث خطابه های مؤثر و بلیغ از یونان و روم هم جلوتر افتادند . البته روم و یونان خطابه سرایانی مانند دیموستن - اشنیس - هیبریدیس (یونانی) و سیسرون ژولی سزار - سالوستس ولو کپرس (رومی) داشتند و نمیتوان در تأثیر خطابه های آنان و بلاغت خطبه هایشان تردید کرد .

اما خطابه ها و خطیبان عرب کمتر از آنها نبودند بخصوص که شماره خطیبان عرب بیشتر و شماره خطابه های آنان زیادتر و بلاغت خطبه های آنان عالی تر از رومیان و یونانیان بوده است ، در صورتی که از حیث زبان و اخلاق و آداب و رسوم اختلاف زیادی میان عربها و رومیان و یونانیان وجود دارد .

مثلا تمام خطبه های دیموستن خطیب نامی یونان را بیش از شصت و یک خطابه

ذکر نکرده‌اند، در صورتیکه نصف آن‌هم از خود دیمستون نیست. اما (حضرت امیر) علی (ع) صدها خطابه القاء فرموده‌است و در صدر اسلام نه تنها خلفاء و امراء و سرداران بلکه عابدان و زهدان خطابه سرائی میدانستند و خطیب بودند و این هم از ملتی مثل عرب شگفت نیست چه که اعراب مردم احساساتی و شاعر مشرب هستند و خطبه‌های بلیغ در آنان اثر کلی دارد و چه بسا که يك خطبه آنانرا بر خیزانده و يك خطبه آنها را فرو نشانده است و یکی از عوامل مؤثر پیشرفت اسلام نیز همین خطابه سرائی مسلمانان بوده است و غالباً فتح يك شهر یا يك قلعه با يك خطبه انجام می‌پذیرفت و سپاهیان که مدتی پشت دروازه شهری مانده بودند پس از شنیدن خطابه پیشوای خود چنان به هیجان می‌آمدند که برای دفاع یا هجوم همه نوع جان بازی می‌کردند. در ضمن مطالعه تاریخ فتوحات دلایل بسیاری بر نیروی خطابه و تأثیر آن مشاهده میشود که شرح همه آن در اینجا مورد ندارد.

چه بسا از سرداران اسلام که خطابه سرائی و نیروی سخنوری آنان سبب پیشرفت کارشان شده آنها را بالا آورده است.

حجاج بن یوسف که از طبقات پست بوده بواسطه خطابه سرائی و قوه بیان برجاء و مقام خویش افزوده‌است، در زمان عبدالملک مردم عراق بروی شورش کردند و همینکه خلیفه از اداره عراق عاجز ماند حجاج را بعراق فرستاد، حجاج تا بکوفه رسید با سروروی بسته، کمان و تیر بدوش گرفت و انگشت ابهام بر لبان گذارده از منبر بالا رفت. عراقیان او را ناچیز شمردند و خواستند او را سنگباران کنند، همانطور که سایر والیان را تعقیب میکردند، اما حجاج اعتنائی بآنان نکرده روی خود را گشود و شروع بخطابه سرائی نموده گفت:

انا ابن جلا و طلاع الثنایا متی اضع العمامة تعرفونی

« من پسر مردی بزرگ هستم. کسی که بکارهای بزرگ دست زده و همینکه عمامه را بردارم مرا میشناسید» تا آنکه بدینجا رسید.

« من سنگینی بدی را تحمل نمیکنم بلکه آنرا پاداش میدهم، بخدا سوگند می‌بینم سرها مانند خوشه‌های گندم رسیده و هنگام درو آن سر آمده، بچشم خود ریشها

و عمائمهای خون آلود را مشاهده میکنم .»

«موقع سختی رسیده آگاه باشید که شبان سرسختی در پی شما میآید .»
 «هان ای مردم امیر مؤمنان عبدالملک بن مروان تیرهای خود را از ترکش بیرون کشیده آزمود و مرا از همه سخت تر دید و برای شما فرستاد، شما مردمان منافق، خلاف کار، فاسد، آشوب طلبی هستید . مدتهاست که در آن راه ها قدم بر میدارید ، بخدا سوگند پوست شما را مانند پوست درخت میکنم و مانند سنگ شما را میکوبم و درهم میشکنم و خرد میسازم همانطور که شترهای نافرمان را میزنند شما را میزنم ، بخدا سوگند بوعده خود وفا میکنم و آنچه را بگویم خواهم کرد .»

همینکه از خطبه فارغ شد ترسش در دلها جای گرفت و آنچه خواست بر سر مردم عراق آورد چنانکه داستان بیدادگری او بنام است ، با اینهمه هر گاه که پس از آن منبر میرفت و باقوت بیانی که داشت نیکی های خود و بدی های مردم عراق و گذشت و اغماض خویش را شرح میداد شنونده می پنداشت که اهل عراق بوی ستم کرده اند و او راست میگوید .

این بود که خلفاء و امراء از خطیبان مانند شاعران ملاحظه داشتند چه میدانستند گفته آنان در مردم احساساتی (عرب) تأثیر زیاد دارد .

تأثیر خطبه در جنگ ها ، پیروزی ها ، خاموش ساختن شورش ها ، جمع آوری دسته ها و پراکندن جمعیت ها بقدری مهم بوده که شخص را دچار تعجب میسازد .

نخستین شورشیکه در اسلام پدید آمد پس از وفات حضرت رسول (ص) بود که مردم مدینه از شنیدن آن به هیجان آمدند و صحابه کار را زار دیدند ابوبکر که این پیش آمد را مشاهده کرد میان مردم برخاسته چنین خطبه خواند :

«ای مردم اگر محمد (ص) در گذشت خدا زنده و جاوید است (محمد (ص) مانند سایر پیغمبران پیغمبری بیش نبود اگر او بمیرد یا کشته شود نباید بعقب باز گردید از آیات قرآن) میدانید که تخریبات من از همه شما بیشتر است . پس از فرمانروای خود پیروی کنید ، من ضمانت میدهم که اگر کار را سرانجام دهم بر کنار میروم .»

و همین کلمات کوتاه پر معنی کافی بود که آن شورش بزرگ را بخواباند .

همینقسم خطبه ابو بکر در سقیفه بنی ساعده (موقع تعیین خلیفه) تأثیر زیادی داشت خلفای راشدین همه خطیب و خطبه سرابودند و بدون تردید فصیح ترین و خطیب ترین همه آنها (حضرت) علی بن ابی طالب (ع) است و کتاب نهج البلاغه علی (ع) که اکنون میان ما موجود است بزرگترین گواه این مدعاست و اگر چه در انتساب تمام آن گفته ها به حضرت علی (ع) تردید و اختلاف می باشد اما قطعاً غالب آن اقوال از آن جناب می باشد و چنانکه ملاحظه میشود مطالب علمی، ادبی، دینی، رزمی و غیره (مفاخره و مانند آن) در آن خطبه ها دیده میشود.

پس از خلفای راشدین عده دیگر از خلفاء نیز خطیب و ناطق بودند گرچه در سخنوری و بلاغت تفاوت داشتند، اما همین که رفته رفته فتوحات و جنگجویی پایان یافت و خلفاء بعیاشی و بزم آرائی برداختند قوه بیان و حماسه سرایی آنان ضعیف گشت و از آن بیانات مردانه و رزم جوئی بشکایت و وعظ و نصیحت برداختند. خلاصه اینکه پس از ضعف و فساد دولت های عرب در مشرق خطابه سرایی آنان از بین رفت، برعکس خلفای بنی امیه در غرب (اندلس) که تازه نفس بودند خطبه و خطابه را رونق دادند و خطیبان را مانند شاعران مقرب در گاه ساختند ولی آنها هم خطابه را برای حماسه و سلحشوری و امثال آن بکار نمی بردند، چه بواسطه زندگانی آسوده شهر نشینی آن- جوش و حرارت اولیه بدوی را از دست داده بودند. فقط موقعی که خلیفه تازه بتخت مینشست یا مسافر محترمی از سفر می آمد و یا بر دشمنی پیروز میشدند خطیبان برای مبارکباد پیش می آمدند و بمنظور بزرگ ساختن آنان و یا استعکام مبانی خلافت خطبه های میسر و دند امیران و سرداران نیز خطبه میخواندند و پیش از حمله بدشمن بخطابه سرایی می پرداختند و سپاهیان را باستقامت در مقابل دشمن تشویق مینمودند و چه بسا که خطبه آنان عامل مؤثر پیروزی میشد مانند خطبه خالد بن ولید در جنگ یرموک و خطابه مغیره در واقعه قادسیه و خطبه خلید بن منذر در جنگ فارس و خطبه طارق بن زیاد در فتح اندلس که شماره آن خطابه ها بسیار است و مجلداتی برای درج آن لازم میباشد

همینطور قبایل مختلف خطبای متعدد داشتند که مانند ایام جاهلیت در مواقع لازم خطبه میخواندند، غالباً هیئت های مخصوصی از مدینه و بغداد و دمشق و سایر شهرهای بزرگ اسلام برای مبارکباد خلیفه یا برای دادخواهی یا برای کمک خواستن

وامثال آن به پایتخت میآمدند و يك یا چند نفر آنان به خطابہ سرائی می پرداختند و جو آنان تازه کار که میخواستند خطابہ سرائی و نامه نگاری بیاموزند با اشتیاق تمام در آن مجالس حاضر میشدند تا از اسلوب خطابہ آنان استفاده و اقتباس کنند.

عربها بلاغت در نامه نگاری را مانند بلاغت در خطابہ مهم می شمردند و خلفای اسلام بخصوص در صدر اسلام همینکه با امیری یا بزرگی مکاتبه میکردند سعی مینمودند که مکاتبات آنان به منتهی درجه بلیغ و رسا باشد و نامه را طوری مینوشتند که مانند خطبۀ بالایی منبر بود (شرح لازم در این مورد گفته شده است).

شعر بعد از اسلام

پس از ظهور اسلام عربها از اسلوب فصیح قرآن (مجید) و پیدایش شعر در زمان بنی امیه مقام نبوت و وحی (الهی) به هیجان و ذوق در آمدند و تمام هم خود را بانتشار دین اسلام و فتح ممالک مبذول داشتند از آنرو قریحه شاعرانه آنها بقریحه خطابه سرائی تبدیل یافت، چه برای برانگیختن مردم بجهاد و تحریک احساسات و تشویق و ترغیب نفوس به بندگی خدا خطابه از شعر مؤثرتر بود و در نتیجه از آغاز پیدایش اسلام تا پایان دوره خلفای راشدین شعر و شاعری آنقدرها در میان مسلمانان پیش نرفت ولی همینکه امویان بخلافت رسیدند برای مبارزه با مخالفان و رقیبان (از خاندان پیغمبر ص) بوسایل تازه ای دست زدند چنانکه گفته شد عامل مؤثر پیشرفت آنان بذل و بخشش و تطمیع مردم بود و علاوه بر آن از شعر و شاعری نیز استفاده کردند. چه که شاعری نیز میان احزاب و جماعات مؤثر واقع میشد، بدان جهت خلفای بنی امیه شاعران را گرامی میداشتند تا با شعر آنان مردم را بخود جلب کنند و یا از شر زبان شاعران آسوده بمانند و با اصطلاح خودشان با صله و جایزه زبان شاعر را قطع میکردند.

خلفای بنی امیه نه فقط شاعران را گرامی میداشتند بلکه خود هم شعر حفظ میکردند و بفرزندان خود شعر میآموختند و از آنان میخواستند که شعر حفظ کنند. بعلاوه صله ها و جایزه های بزرگ بشاعران میدادند و حتی در زمان عمر هم مرسوم بوده که بچوانان شعر بیاموزند (چنانکه گذشت) ولی البته در زمان بنی امیه بیش از هر وقت بشعر و شاعری اهمیت میدادند، معاویه مؤسس دولت اموی چنین میگوید:

«شعر را بالاترین وظیفه و هدف اخلاقی و ادبی خود قرار دهید»

معاویه شاعران را محبت میکرد اگر چه او را هجومی کردند ، خلفای دیگر بنی امیه نیز مانند او نسبت بشاعران مهربان بودند . حتی حجاج که از والیان ستمگر بنی امیه بود نسبت بشاعران احترام مخصوصی مبذول میداشت ، از حالات و اشعار آنان تحقیق میکرد و برترین آنان را گرامی تر میداشت و اگر تحقیقات شفاهی او بجائی نمیرسید از دانشمندان معاصر کتباً تحقیق میکرد تا بهترین شعر و بالاترین شاعر را بخوبی بشناسد ، چنانکه وی (حجاج) در این باب باقتبة بن مسلم مکاتباتی دارد و اگر شاعران نزد آنها نمیآمدند دنبال آنان میفرستادند و با پول و انعام و بخشش آنها را جلب میکردند عبدالملك بن مروان بیش از سایر خلفای بنی امیه بشعر و شاعری علاقه مند بود و در زمان خلافت وی مردم دسته دسته دور هم جمع شده از شعر و شاعری سخن میگفتند . شاید اینطور تصور شود که چون دولت بنی امیه يك دولت عرب خالص بوده و عربهای بدوی طبعاً بشعر و شاعری علاقه مند هستند لذا خلفای بنی امیه بدان جهت دنبال شعر و شاعری بر میخواستند و بشاعران محبت میکردند . اما علت عمده توجه آنان بشعر و شاعری از روی خلوص نیت و علاقه با دیبای نبوده بلکه هدف عمده بنی امیه از احترام شاعران همانا مبارزه با مخالفان و رقیبان - اهل بیت پیغمبر (ص) بوده چه بخوبی میدانستند که مردم خلافت را حق اهل بیت میدانند و آنانرا غاصب میشمارند بقسمی که شاعران زمان بنی امیه با وجود بهره مندی از بذل و بخشش امویان غالباً آن حقایق را آشکارا میگفتند و در هر حال اگر هم علاقه مندی طبیعی بنی امیه در آن موضوع مداخلت داشته آن علاقه مندی عامل مؤثر کلی نبوده بلکه روی اغراض سیاسی شاعران را مقرب میساختند .

باری چنانکه گفته شد بسیاری از شاعران با آنکه از بنی امیه پول میگرفتند در طرفداری از اهل بیت پیغمبر (ص) هم پایدار میماندند . مثلاً فرزوق پول و مال بسیاری از بنی امیه میگرفت و در باطن طرفدار بنی هاشم بود و بنی امیه هم این را میدانستند ، موقعی همین فرزوق مطالبی بر ضد بنی امیه گفت و مروان بن حکم والی معاویه در مدینه در صدد مجازات و تنبیه فرزوق بر آمد . فرزوق که آنرا دانست از مدینه به بصره گریخت مردم بمروان گفتند بد کردی که چنین کردی زیرا ناموس و شرافت خود را بدست

شاعر مضر سپردی - مروان گفته مردم را پسندیده توشه راه و صد دینار زر برای فرزدق فرستاد تا از هجو او رهائی یابد با این همه مهربانی موقعی که هشام بن عبدالملک خلیفه اموی مناسک حج بجا میآورد حضرت علی بن الحسین (امام زین العابدین ع) را در طواف دید و او را ناشناس گرفته هویتش را جویند فرزدق که آنجا حضور داشت فوراً قصیده‌ای در مدح اهل بیت سرود که بسیار مشهور است و مطلع آن این شعر است .

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته - والبيت يعرفه والحل والحرم

ترجمه :

«کسی را که تو ناشناس گرفته‌ای سراسر مردم حجاز او را میشناسند» .

«خانه خدا و مردمی که در احرام هستند و مردمی که در احرام نیستند او را

میشناسند» .

یکی از دلایل دیگر بر استفاده سیاسی خلفای بنی‌امیه از شعر و شاعری آنکه عمر بن عبدالعزیز از رویهٔ پیشینان خود عدول کرد و چون مرد پرهیزکار پاکدامنی بود و میخواست مانند خلفای راشدین رفتار کند از شعر و شاعری چشم پوشید و اعلام داشت که نه شاعر میپذیرد و نه شعر گوش میدهد، اما چنانکه میدانیم دیری نپائید و کسانی که پس از او آمدند مانند پیشینان خود شاعران را مقرب ساخته زبانشان را با پول و جایزه قطع کردند .

پس از بنی‌امیه عباسیان بخلافت رسیدند . منصور بر عکس

شعر و بنی‌عباس

خلفای اموی از گرامی داشتن شاعرانی که بجایزه گرفتند

از خلفاء و ملازمت درگاه آنان خو گرفته بودند مانند سابق بدرگاه منصور عباسی رو آوردند ولی منصور آنان را باسانی نمیپذیرفت و هرچه حاجب منصور برای شاعران اجازه ورود میخواست خواهش آنها را رد میکرد و همین‌که توشه و خرجی شاعران پایان می‌یافت و مدتی در انتظار بسر میبردند آنان را با امیداد و از آنها میخواست که او را مدح نگویند ، سپس جایزه مختصری بشاعران داده مرخصشان میکرد . در نتیجه این رفتار شاعران از او رنجیدند و بعلویان متوجه شدند و رفته رفته کار محمد بن عبدالله علوی در مدینه بالا گرفت و شاعران در مدح او شعرها گفتند . منصور ناگاه با شتیاه خود

بی برد و در مغلوب ساختن رقیب خود محمد رنج بسیار برد. جانشینان منصور از این پیش آمد پند گرفتند و شاعران را مقرب در گاه ساخته گرامی داشتند و آنها هم برای خوش آیند خلفای عباسی به هجو خاندان علوی پرداختند. هرون بیش از سایر خلفای عباسی به هجو علویان علاقه مند بود و مروان بن ابی حفصه قتل با هجو اهل بیت خود را نزد هرون مقرب ساخت، وزیران عباسی مانند خلفای عباسی شاعران را عزیز و مکرم میداشتند. جعفر برمکی وزیر هرون شاعران را زوار لقب داد و پیش از وی شاعران اسائل (گدا) میخواندند. هرون بیش از تمام خلفای عباسی بشاعران محبت میکرد و حتی از هجو آنان چشم می پوشاند. موقعی ابراهیم بن مهدی عباسی نزد مأمون آمده گفت: دعبل خزاعی مرا هجو کرده، مأمون گفت: این شاعر مرا هم هجو کرده، تو هم مثل من او را به بخش سپس این اشعار را که دعبل در هجو مأمون گفته بود خود مأمون برای ابراهیم خواند.

ترجمه شعرها:

«آیا مأمون مرا نادیده می انگارد. مگر یادش رفته که دیر و زسر برادرش بالای

نیزه رفت.»

«مأمون بداند که قوم من برادر او را کشتند و او را بخلافت رساندند»
 «قوم من مأمون را از پستی بر آورده نام نیک دادند و بلند مرتبه ساختند».
 ابراهیم که این اشعار را شنید گفت: «ای امیر المؤمنین خدا حکمت را بیفزاید».
 در بار گاه مهدی و هرون و مأمون شاعران بسیار گرد آمدند و کسانی مانند
 بشار بن برد هقیلی و ابو نواس و ابوالعتاهیه از میان آنان برخاستند.

همانطور که گفتیم شعر از علوم هرب بود و همینکه عربها

شعر و دولت

ضعیف شدند و کار بدست تر کها افتاد شعر و شاعری نیز

های عرب

بی رونق شد تا آنکه دولت بنی حمدان (در شام) پدید

آمد و چون اینان عرب خالص بودند مجدد بشعر و شاعری اهمیت دادند تا آنجا
 که بقرار مذکور شاعرانی که ببار گاه سیف الدوله (از ماوک آل حمدان) روی آوردند
 از هر حیث بیشتر و بهتر از شاعران در بارهای دیگر بوده اند، بعلاوه خود سیف الدوله

شاعر و ادیب بود و باهلی سخن احترام میگذارد .

ابوفراس - متنبی - سری - رفاء - نامی - بیغاه - واواء ، و غیره از شعرای مشهور دربار این پادشاه میباشند .

پس از انقراض دولت آل حمدان مجدد شعر و شاعری در شرق بی رونق شد و در عمالک غرب (اندلس) رو بترقی گذاشت . خلفای اندلس بشعر و شاعری توجه خاصی داشتند، در زمان آنان شاعران مهمی در اندلس ظهور کردند .

دولتهای دیگر اسلامی که عرب نبودند کم و بیش بشعر و شاعر توجه داشتند اما این توجه آنان (بیشتر) بکنوع تقلید از پیشینیان بود ، چه خود آنان (پادشاهان غیر عرب) از شعر و شاعری چیزی نمیدانستند . از مطالب خنده آور مربوط باین موضوع یکی آنکه دسته‌ای از شاعران بیارگه یوسف بن تاشفین رو آوردند، وی از پادشاهان بربر بود و در قسمتی از افریقای شمالی حکومت داشت و البته شعر و شاعری را درک نمیکرد .

اما شاعران برای گرفتن جایزه قصیده‌های بلیغی در مدح وی سرودند و توسط معتمد بن عباد تقدیم کردند . معتمد بن عباد تمام قصیده‌ها را برای پادشاه خواند و در پایان پرسید آیا امیر مسلمانان فهمید که اینها چه گفتند؟ پادشاه بر بر بسادگی تمام جواب داد که ندانستم چه گفتند ، اما میدانم که پول میخواهند .

و همینکه معتمد از پیش یوسف رفت نامه‌ای در مدح او فرستاد و در ضمن نامه این دو بیت را نوشت :

ترجمه دو بیت .

همینکه از شما جدا شدیم چشمان ما از گریه خشک نشد و وقتی با شما بودیم شب‌ها مانند روز سپید بود و اکنون که از شما دور هستیم روزها مانند شب سیاه است .

دیر پادشاه که آن نامه و اشعار را خواند شاه بر بر سری تکان داده گفت : گمان میکنم از ما کنیزان سفید و سیاه میخواهند .

دیر جسارت نموده معنای واقعی اشعار را عرضه داشت ، آن موقع ذوق ادبی پادشاه

بر بر تعریک شده بدیر گفت : «در پاسخ معتمد بنویس که آری از فراق تو سر من درد میکند»

همینکه مسلمانان بتفسیر قرآن پرداختند محتاج بفهم معانی الفاظ گشتند و طبعاً بجمع آوری اشعار مشغول شدند و آنرا

جمع آوری شعر
و راویان شعر

از راویان شعر فرا گرفتند و این کار از قرن اول هجرت شروع

شد. مردم عراق بیش از دیگران باین کار مشغول بودند و اهالی بصره و کوفه که نزدیکتر بدیار عرب بودند از سایر مردم عراق بیشتر شعر جمع کردند و کوفیان از آن بصریان در این قسمت جلو افتادند، نخستین کسیکه اشعار عرب و اخبار مربوط بآنرا جمع آوری کرد حماد راویة دیلمی کوفی متوفی بسال ۱۵۵ هجری میباشد. پس از او خلف بن حیان احمر فرغانی بنده (مولی) ابی برده و ابی عمرو بن علاء و ابو- عیبه و اصمعی و دیگران بآن کار مبادرت نمودند و چنانکه در قسمت ادبیات اشاره شد بیشتر اینان مردمان ادیب و سخنور بوده اند.

در نتیجه اقدامات اینان هزاران قصیده و شعر جاهلیت بدست آمد بقسمی که در هیچ ملتی چنان مجموعه‌ای وجود نداشته است. اما پاره‌ای از این اشخاص بمناسباتی اشعاری جعل کرده جزء اشعار جاهلیت جا میزدند ولی شماره آن اشعار جعلی زیاد نیست. مثلاً خلف احمر میگوید: «من در طلب شعر بکوفه آمدم و چون مردم کوفه از مساعدت من دریغ نمودند اشعار ساختگی بآنان تحویل میدادم و اشعار درست از آنان میگرفتم و همینکه بیمار شدم بآنان یاد آوری نمودم که این شعرها از خودم بوده ولی آنان پذیرفتند و شعرهای من جزء شعرهای عرب در آمد».

ابو عمرو بن علاء میگوید: «من فقط يك شعر از خود ساختم و جزء اشعار عرب جازدم و آن شعر این است: که در جزء اشعار اعشی در آوردم:

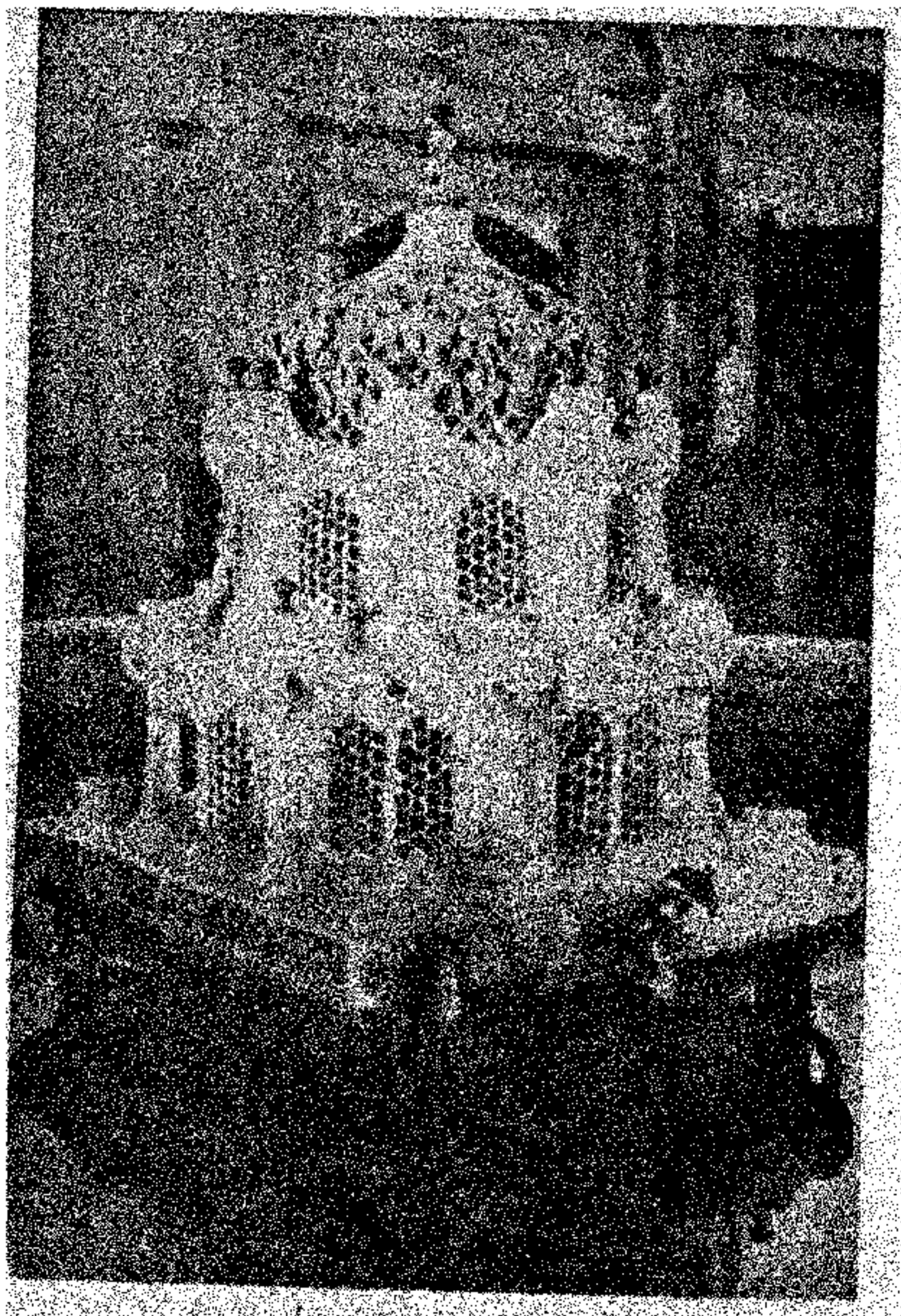
«وانکرتنی وما کان الذی نکرت من الحوادث الا الشیب والصلما»

ترجمه:

«مراناشناس گرفت و آنچه ناشناس گرفت از پیری و ریختن موی سر بود».

حماد راویة نیز چنان کرد، اما عربها بزودی خوب و بد را بواسطه تحقیق در

سلسله روایات شعر تشخیص دادند و مانند حدیث درست و نادرست آنرا درک کردند.



ت - فواره حوض مسجد سبز

یکی از عادات عرب در حفظ شعر این بوده که از زمان جاهلیت مردی ملازم شعرای نامی میشد و اشعار او را برای دیگران در حضور شاعران میخواند و یا شعر دیگران را برای شاعر میسرآمد و کسانی که داوطلب شاعری بودند باین خدمت مشغول میشدند و مثل شاگرد در ملازمت استاد میماندند تا از او شعر و شاعری بیاموزند و چون در آن روزها خواندن و نوشتن نمیدانستند اشعار شعراء زبان بزبان توسط همان ملازمان نقل میشد. مثلاً کثیر عزه راوی و ملازم جمل بینه خود ملازمت هدیه بن خشرم را داشت و هدیه راوی حطیئه و حطیئه راوی اشعار زهیر و پسرش بوده است. در زمان جاهلیت و در اوایل اسلام هر شاعری يك راوی و شاگرد مخصوصی داشت که فقط اشعار آن شاعر را روایت میکرد و از او دفاع مینمود و استاد خود را برتر از دیگران معرفی میکرد. اما همینکه عربها بجمع آوری اشعار نیازمند شدند، راویان متعدد گشتند و هر دسته‌ای برای منظور بخصوصی اشعار معینی را جمع میکردند. مثلاً نعویمان برای تنظیم قواعد نحوی اشعار مخصوصی را جمع کردند و شاعران اشعاری را جمع آوری میکردند که کلمات عجیب و غریب در آن بود، و تاریخ نویسان اشعاری میخواستند که در آن شاهد مثالی بود، و حتی پاره‌ای از آنان اشعار دیوانگان و راهزنان و یهودیان و شعرهای کوتاه (ارجوزه) عرب را جمع مینمودند. اما اینان جزء راویان شعر بشمار نمیآمدند و دسته دیگر از راویان تمام انواع اشعار را جمع آوری میکردند و اینان بنام راویه معروف بودند. مانند حماد و خلف و غیره.

عربها چنانکه گفتیم از نوشتن مطالب (چه شعر و چه غیر آن) خوششان نمیآمد و از آنرو همه چیز را حفظ میکردند و در نتیجه حافظه آنان بسیار قوی بود، علاوه بر حفظ تمام قرآن و احادیث، اشعار زیادی از بر میکردند تا آنجا که یکنفر بیست و چند هزار قصیده با ذکر سلسله سند و معانی مشکل آن از حفظ داشت. شاعران برای تقویت ملکه شاعری اشعار زیادی از گذشتگان حفظ داشتند و معتقد بودند هر شاعری که اشعار شعرای نامی را حفظ کند میتواند مانند آنان شعر بسراید و چون خلفا و امرای دولت اموی و اوایل عباسی به تحقیق حال شعرای عرب و اشعار آنان علاقه مند بودند، عده ای هم از آنر و شعر حفظ میکردند که در موقع لزوم جواب گوئی کنند.

طبقات شاعران عربها طبعاً شاعر پیشه هستند اما احساسات و افکار شاعرانه آنها بمقتضیات زمان و مکان فرق میکرده است، مثلاً شاعر بدوی در صحراء شتر خود را میچراند و در اطراف خود جزریگ زار و شن زار چیزی نمیدید و همینکه از سوزش آفتاب و یا تاریکی شب بستوه می آمد بچادری پناه میبرد که از پشم موبافته شده بود. هم نشین او شتر و اسب و خوراکش شیر و خرما و هم بسترش شمشیر و نیزه بود، پیوسته از دشمن بیم داشت که ناگاه بروی بتازد و یا جانوری که او را آزار برساند. و اگر بادوست خود قرار و مداری میگذازد محل ملاقات آنان دره یا تپه پائینه بوده است. خدایان خود را از سنگ و چوب و خرما میساخت و همینکه گرسنه میشد خدای خرمائی خود را میخورد، اما شاعر شهر نشین در باغهای باصفا و کاخهای عالی اقامت داشت. جامه حریر می پوشید و بر بالش های ابریشم تکیه میزد با خلفاء و وزراء و امراء معاشرت داشت، از انواع تجمیل و خوشگذرانی و عیش و نوش بهره میبرد. البته طرز فکر این شاعر با آن شاعر تفاوت داشت از آنرو شعرهای دوره جاهلیت خشن و متین در میآمد و کنایه و مجاز کمتر داشت.

همینکه قرآن (نازل) شد و مردم قرآن و حدیث حفظ کردند و بجمع آوری اشعار و امثال و مسائل ادبی پرداختند و نیک و بد کلمات را دریافتند ذوق آنان تلطیف شد و طبع آنان عالی گشت، طبعاً بلاغت و فصاحت آنان کامل شد و تصورات و افکار آنان در شعر و خطابه ترقی کرد و نظم و نثر آنها عالی تر و روشن تر از گذشته گشت و از ایرانیان طول و تفصیل در شعر و نثر را فرا گرفتند و از آنرو شاعران دوره اسلامی با ذوق تر و فصیح تر از شاعران جاهلیت شدند. مثلاً اشعار حسان بن ثابت - عمرو بن ابی ربیع - حطیه - جریر - فرزدق - نصیب - ذی الرمة - احوص از نظر بلاغت و ذوق و تفنن در تعبیر از اشعار نابغه و عنتره و ابن کلتوم و زهیر و علقمه و طرفه عالی تر میباشد همانطور که خطابه خطیبان اسلامی از خطبه های خطیبان دوره جاهلیت فصیح تر و مؤثر تر است. اینک طبقات شعرای عرب را می شماریم که از این قرار است.

۲- شعرای مخضرمین از ظهور اسلام تا آخر بنی امیه .

۳- مولدین در زمان عباسیان .

۴- معدنین .

ولی نمیتوان حد فاصلی میان این چهار طبقه تعیین کرد ، چه بعضی از شاعران جاهلیت در دوره اسلام هم بودند و پاره‌ای از شعرای مخضرم در دوره مولدین هم حیات داشتند و در هر حال از نظر همان تقسیم اجمالی می‌گوئیم .

الف- شعرای دوره جاهلیت کسانی هستند که تمام عمر خود یا قسمت بیشتر آن را در ایام جاهلیت گذرانده‌اند . از همیزات اشعار این دوره آنکه سادگی و خشونت از آن نمایان است که اگر مثلاً در وصف کسی سخن گفته‌اند آنرا بشیر یا آهو تشبیه میکنند و در گفته‌های آنان تکلف و مبالغه و عبارت پردازی دیده نمیشود . مشهورترین این شاعران گویندگان سبعه معلقه هستند .

ب- مخضرمین مانند شاعران دوره جاهلیت ساده شعر گفته‌اند ، اما مختصر نمونه‌ای از تمدن در اشعار آنان دیده میشود و از اشعار جاهلیت بلیغ‌تر است ، مشهورترین شعرای این دسته حسان بن ثابت - کعب بن زهیر - جریر - اخطل و فرزدق است .

پ- مولدین که با هرون و مأمون معاصر بودند و عصر طلایی دوره عباسی را درک کرده‌اند و از انواع تفنن و تجمل و خوشگذرانی و عیش و نوش بهره‌مند شده‌اند . از آنرو طبع شاعرانه آنها بسیار لطیف شده و در نتیجه معاشرت و آمیزش با طبقات عالی ذوق و سلیقه مخصوص بهم رساندند و در وصف شراب و باغ و گل و کاخ و بزم و مانند آن شعر سرودند . شعر مولدین طبعاً از اشعار آن دو طبقه دیگر لطیف‌تر است و تاحدی شهوت انگیز میباشد . مشهورترین این طبقه بشار عقیلی - ابو العتاهیه - ابونواس - ابوتمام و بعتری است .

ت- معدنین ایندسته از شاعران پس از انتشار و انتقال فلسفه و کلام و علوم یونان پدید آمدند و در اشعارشان رنگ آمیزی فلسفی و جدلی و رموز حکمت دیده میشود و نمونه آن اشعار متنبی - معری - شریف رضی - وصفی حلی است .

شعرای اسلام و اشعار آنان

چون بازار شعر در قرن اول هجرت رواج داشت شاعران اسلامی در همان تاریخ بیش از شعرای دوران جاهلیت بودند با این همه چون بیشتر اسامی و اشعار آن شاعران مفقود شده شمارش تمام آن شاعران مقدور نیست، همینقدر از پاره‌ای مطالب معلوم میشود که عدّه آنان زیاد بوده است. مثلاً ابن خلکان میگوید:

«هر و بن علی منجم بغدادی کتابی بنام بارع در شرح حال شعرای مولدین تألیف کرده و ۱۶۱ شاعر را در آن کتاب نام برده که اولشان بشار عقیلی و آخرشان محمد بن عبدالملک بن صالح میباشد. در صورتی که فاصله میان این دو شاعر بسیار کم است. بعلاوه مؤلف آن کتاب یاد آور شده که فقط شرح حال برجسته‌ترین و نیکوترین شاعران را جمع آوری کرده است و از همین میزان میتوان بشماره شعرای طبقات دیگر پی برد و این را نیز باید در نظر داشت که عدّه زیادی از شعرای اندلس جزء آن چهار طبقه منظور نشده‌اند.

همین قسم تعیین شماره اشعار شعرای عرب فعلاً از آن جهت امکان ندارد که نام و آثار بسیاری از آنان بواسطه جنگهای داخلی قرون وسطی از میان رفته است، بنابراین فقط بگفته‌ها و نوشته‌های کشف الظنون در این مورد اکتفا میشود. وی ششصد دیوان از ششصد شاعر در کتاب خود نام برده و اسامی و کنیه‌ها و القاب و سال وفات آنها را نوشته است.

این شاعران از عراق و شام و فارس و خراسان و مصر و اندلس و غیره برخاسته‌اند و هر کدام دیوان اشعاری دارند که صفحات آن از دو هزار تا صد صفحه و یا کمتر میباشد. میزان بر آورد اشعار این دیوان‌ها چنان است که هر ورقی را دو صفحه و هر صفحه‌ای را بیست خط یا بیست شعر تخمین میزنند. مثلاً دیوان بشار عقیلی که دو هزار صفحه است چهل هزار شعر دارد و دیوان ابن هرمة که هزار صفحه است بیست هزار شعر دارد و بهمین میزان دیوان دو هزار صفحه‌ای ابونواس و چهار صد صفحه‌ای مسلم بن ولید را باید حساب کرد. حال اگر دیوان‌های کم شده را هم بآن اضافه کنیم و دیوان‌هایی

که کشف‌الظنون از آن اسمی نبرده بر مجموع آن بیفزاییم عدد اشعار عربی و شعرای عرب مافوق تصور خواهد شد، بقسمی که هیچ زبانی و هیچ‌ملتی در گذشته و حال با آن اندازه شعر و شاعر نداشته و ندارند.

مشهور است که خلیل بن احمد متوفی بسال ۱۷۰ هجری برای علم عروض اولین مرتبه شعر عربی را وضع کرده، آنرا به پنج دایره تقسیم نمود و از آن پانزده بحر شعر را بیرون آورد. سپس اخفتش بحر دیگری بنام بحر خیب بر آن افزود. اما احتمال کلی می‌رود که عربها پیش از آن بعلم عروض آشنا بودند و گرنه نمیتوانستند اشعار خود را مطابق بحرهای عروض تنظیم کنند و گواه این گفتار قول ولید بن مغیره است که میگوید: «قرآن را با تمام بحرهای شعر تطبیق کردم و آنرا با هیچ کدام از آن بحر ها مطابق ندیدم، پس مسلم است که قرآن شعر نمی باشد.»

والته تا ولید بن مغیره عروض نمیدانسته این حرف را نمیگفته است. پس تصور می‌رود که خلیل برای اولین مرتبه عروض را مانند سایر علوم اسلامی تدوین کرده و بحرهای تازه علاوه بر بحر عرب بر آن افزوده است و سپس از بحر اشعار یونان نیز بر بحر اشعار عرب اضافه شده چه آنانی که با زبان یونانی آشنا بودند میان شعرهای عربی و شعرهای یونانی مقایسه می کردند. و این هیشم در اوایل قرن پنجم هجری رساله‌ای درباره شعر عرب و یونان تألیف نموده که ما با آن دست نیافتیم. ابن شریب شاعر معروف به ناشتی اکبر متوفی بسال ۲۹۳ در علم عروض اصلاحاتی نموده شواهد و امثالی جز شواهد و امثال خلیل در رساله خود ذکر نموده است.

در این هم شك و تردید نیست که علم عروض مانند موجودات زنده برود زمان رو به تکامل رفته است و تدریجاً فن قصیده سرائی متنوع شده و طرز اصمعی و بدوی و حورانی و امثال آن در قصیده سرائی معمول شده است.

اما مردم اندلس تاریخ مخصوصی در شعر تنظیم کردند، چه که آنان بعد از دیگران شعر و شاعری پرداختند و اسلوب و روش آنرا متنوع نموده به منتهی درجه